**لائیسیته**

**جاوید، علی رضا**

همواره برای درک بهتر یک مفهوم،تعریفی از آن ارائه می‏دهند تا از این طریق چهارچوب اصلی آن مفهوم در مقابل مفاهیم دیگر مشخص شود.متأسفانه در فضای فکری امروز ایران،بعضی مفاهیم‏ هستند که به درستی تعریف مشخصی از آنها ارائه نمی‏شود.شگفت‏ اینجاست که این تعاریف از مفاهیمی خاص،از سوی اصحاب فکری‏ ارائه می‏شوند که خود صاحب‏اندیشه و نظریه هستند و به عنوان‏ مثال،همواره از مفاهیم مدرنیته،مدرنیسم و مدرنیزاسیون تعریف‏ واحدی به دست می‏داده‏اند.با اینکه در معدود مواقعی،کتاب یا کتاب‏های مهمی از تئوریسین‏های غربی در زمینه تبیین مفهوم‏ مدرنیته،مدرنیسم و مدرنیزاسیون منتشر شده(و احتمالا منتشر خواهد شد)است،ولی باز ارائه آن از سوی پاره‏ای از متفکران ما با ابهام صورت گرفته و می‏گیرد.در این میان«علی میرسپاسی» در کتاب«دموکراسی یا حقیقت»1تبیین دقیق«مارشال‏ برمن»2از مدرنیته را تحلیل کرده و وجه ممیز آن را با مدرنیسم‏ و مدرنیزاسیون می‏آورد تا برداشت اشتباه متفکران ایرانی از مفهوم‏ مدرنیته،مدرنیسم و مدرنیزاسیون را ثابت کند3.در همین راستا است که گی‏آرشه،اقدام به نگارش کتاب«لائیسیته»کرده است.

\*لائیسیته چیست؟

انقلاب کبیر سال 1789،تأثیر ژرف و عمیقی بر کشور فرانسه و کل جهان گذاشت.یکی از مهم‏ترین این تحولات،تحقق دو قلمرو «عمومی»و«خصوصی»بود.قبل از انقلاب کبیر شاهد تداخل این‏ دو قلمرو باهم بودیم؛به گونه‏ای که با یکی بدون دیگری قابل تصور دو قلمرو باهم بودیم؛به گونه‏ای که یا یکی بدون دیگری قابل تصور نبود.چنان‏که در الگوی هابز از جمهوری‏اش شاهد هستیم‏4، یا هیچ‏گونه تصوری از فردیت وجود نداشت تا عرصه‏ای به نام‏ «خصوصی»در مقابل«عمومی»شکل بگیرد.بعد از انقلاب کبیر، تنها شاهد صحبت از ارزش‏های دموکراسی نیستیم بلکه نهادهای‏ جامعه مدنی هویت می‏یابند.افراد در چنین فضایی متکثر شده‏ و با جداسازی بین خود و جامعه،دو عرصه عمومی و خصوصی را می‏آفرینند و برای هریک حق و حقوقی تعیین می‏کنند.از این‏ زمان به بعد است که تمام کوشش‏های آنان معطوف به ایجاد نهادهایی می‏شود که بتوانند ثبات این دو عرصه را تضمین کنند. یکی از پیامدهای این تفکیک،شکل‏گیری لائیسیته است زیرا «لائیسیته از اساس به مفهومی سیاسی حوالت می‏دهد؛بدین‏سان‏ که دولت«لائیک»(در کلی‏ترین معنای واژه)با تضمین آزادی‏ بیان هرکس-البته با پاره‏ای محدودیت‏ها-به هیچ اعتقاد دینی و به‏طور عام‏تر،به هیچ دریافتی از زندگی سعادتمند برتری‏ نمی‏بخشد».(ص 14).اینجا نکته مهمی مشخص می‏شود که گی‏ آرشه بر آن تأکید دارد و آن،جدایی دولت(عرصه عمومی)از جامعه‏ مدنی(عرصه خصوصی)به عنوان«پیش شرط لائیسیته»است؛ بعد از آن است که نیاز به استقلال دولت از دین مطرح می‏شود تا ماهیت لائیسیته-که همانا جدایی دین از دولت است-شکل‏

لائیسیته‏ گی آرشه‏ ترجمه:عبد الوهاب احمدی‏ آگه‏ 1386

بگیرد.اما آیا این جدایی به معنای نفی دین است؟«لائیسیته‏ دین‏ستیز نیست بلکه ضامن فعالیت ادیان در همه عرصه‏های‏ اجتماعی و سیاسی است»5.نکته بسیار مهم این است که دین،از حکومت جدا می‏شود،نه از سیاست.در واقع از یک‏سو دولت نسبت‏ به ادیان آزادی دارد و از سوی دیگر،ادیان از دولت آزاد هستند.این‏ امر موجب می‏شود که هریک(دولت و دین)به هر بهانه‏ای نتوانند برای یکدیگر محدودیت ایجاد کرده و به حریم هم تجاوز کنند.در چنین شرایطی پیروان هریک از ادیان می‏توانند برای خود احزاب‏ سیاسی داشته،انجمن تشکیل بدهند و تحت لوای یک سازمان‏ گرد هم آیند.در چنین شرایطی است که حضور در جامعه مدنی‏ معنا می‏یابد.

\*منطق لائیسیته

لائیسیته در اواخر قرن نوزدهم در فرانسه متولد شده و برای‏ نخستین بار در ارتباط با غیر دینی کردن نظام آموزش و پرورش‏ فرانسه به کار برده می‏شود تا آن را از زیر نفوذ دین خارج کند6. بنابراین لائیسیته،حاصل تقابل نیروهای لائیک با اصحاب‏ کلیساست؛«آنجا که نیروهای اجتماعی لائیک در برابر کلیسای‏ مقتدر،سلسله مراتبی و محافظه‏کار قرار می‏گیرند؛کلیسایی که‏ مصمم در حفظ اقتدار و سلطه خود بر جامعه و به ویژه نهاد دولت‏ است»7.این کار از طریق فرایندی رادیکال صورت می‏گیرد،تا در نهایت عرصه عمومی(نهاد دولت)از عرصه خصوصی(دین)یا جامعه مدنی جدا شود.البته در بیشتر مواقع این اشتباه روی داده‏ و عده‏ای تصور می‏کنند که منظور از حوزه خصوصی،به معنای‏ یک امر شخصی و فردی است؛درصورتی‏که معنای واقعی حوزه‏ شخصی،یعنی محدوده جامعه مدنی با تمامی ویژگی‏هایش‏8. فراموش نکنیم که در لائیسیته،دین،قدرت سیاسی ندارد اما یک‏ فرد متدین می‏تواند با حفظ اعتقادات و ارزش‏های خود،به قدرت‏ برسد.ولی هرگز قانون مبتنی بر لائیسیته به او اجازه نمی‏دهد که‏ در عرصه سیاست(عمومی)چهارچوب عمل او را آموزه‏های دینی‏ مشخص کند.نمونه قابل ذکر،کشور ترکیه است.به دنبال این‏ تفکیک جامعه به دو عرصه عمومی و خصوصی،2 رکن لائیسیته‏ شکل می‏گیرد:

1-دولت،آزادی‏های مذهبی را تأمین و تضمین می‏کند و در امور ادیان و کلیساها-که مستقل از دولت‏اند-دخالت و نفوذ نمی‏کند.

2-دولت در حوزه عملکرد خود(عرصه عمومی-متعلق به تمامی‏ افراد جامعه)هیچ دین و مذهبی را به رسمیت نمی‏شناسد و آن را تبلیغ نمی‏کند.

نکته حائز اهمیت این است که لائیسیته به جای دین نمی‏نشیند چرا که با این کار،از حریم خود(عمومی)گذشته و وارد حریم‏ دیگری(خصوصی)می‏شود.پس به اعتقاد گی آرشه«سخن سر این نیست که به دولت نوعی مصونیت«ماکیاولی‏وار»ببخشند و به او اجازه بدهند تا مذهب را به خود وابسته گرداند؛برعکس،به‏ نام حقوق بشر یعنی ارزش‏های برتر،باید دامنه حاکمیت دولت‏ محدود بماند»(ص 92).بنابراین می‏توان گفت لائیسیته یک‏ ایدئولوژی یا فلسفه خاص نیست؛منطق لائیسیته چنین اجازه‏ای‏ به آن نمی‏دهد.البته ناگفته پیداست که لائیسیته برای استقرار خود نیازمند اندیشیمندانی بود که زمینه و بستر لازم را برای ایجاد و پایداری و ماندگاری آن مهیا کنند.

از این‏روست که توماس هابز(با ارائه نظریه قرارداد خود:به‏ موجب این قرارداد،دین و تعیین آموزه‏های آن در اختیار دولت‏ قرار می‏گیرد،تا نزاع بین انسان‏ها در حوزهجامعه مدنی پایان‏ یابد)،جان لاک(با طرح آزادی وجدان و ایمان)،اسپینوزا(با طرح این مسئله که باید از یک‏سو دولت آزادی عقیده و بیان را به رسمیت بشناسد و از سوی دیگر افراد از قوانینی که مشروعیت‏ خود را نه از دین بلکه از حاکمیت دموکراتیک کسب کرده‏اند، پیروی کنند)9.ژان ژاک روسو(با طرح حدود قدرت حاکمه و دین مدنی در چهارچوب نظریه قرارداد اجتماعی خود)،کانت‏ (با ارائه 2 اصل آزادی اندیشه و خردورزی،تئوکراسی و حکومت‏ کشیشان را که از دیدگاه او موجب حذف این دو اصل می‏شوند، به محک نقد می‏گذارد)،هگل جوان(به عقیده وثیق،هگل در زمانی‏که در سال‏های 1793 تا 1796 در سوئیس زندگی می‏کرده‏ از جدایی دولت و دین در دست‏نوشته‏ای موسوم به«مثبت‏گرایی‏ دین مسیح»،حمایت می‏کند اما پس از این دوره به وحدت بین‏ دولت و کلیسا روی می‏آورد و از آن حمایت می‏کند)و مارکس‏ (در نقد دیدگاه‏های برونو باوئر در کتاب«مسئله یهود»،مارکس‏ رساله«درباره مسئله یهود»را می‏نویسد و در آن عقیده باوئر را که‏ می‏گفت دین آزادی را از یهودیان گرفته است و به این دلیل باید از صحنه اجتماع حذف شود را رد می‏کند).

می‏توان از اسپانیا،پرتغال،ایتالیا و بلژیک به عنوان نمونه‏هایی‏ تیپیک از منطق لائیسیزاسیون نام برد.

آیا یکی از ارکان اصلی یک کشور دموکراتیک،جدایی دین از دولت‏ است؟آیا هر کشور لائیکی یک کشور دموکراتیک است؟گی آرشه، بر این باور است که وجود لائیسیته در یک کشور،صرفا به معنای‏ دموکراتیک بودن آن نیست؛«برای نمونه در رژیم‏های توتالیتریک‏ ایدئولوژی با خشن‏ترین نوع اجبار-یا پیچیده‏ترین نوع آن به یاری‏ تبلیغات و غیره-خود را تحمیل می‏کند یا در رژیم‏های اصولگرای‏ مذهبی،مذهب نقش حقیقت رسمی را بازی می‏کند».(ص 86). حال می‏توان پرسید که مذهب یا اخلاق لائیک،کدامیک پیوند اجتماعی را حفظ می‏کنند؟اگرچه لائیسیته با گذر از محدودیت‏ و قالبی خاص،سعی می‏کند همه مردم را تحت حمایت قانون خود قرار دهد اما از منظر گی آرشه،این حمایت چندان پردوام نیست‏ زیرا«اخلاق لائیک...تلاش می‏ورزد تا با به کارگیری خرد طبیعی‏ به کشف عینیتی برسد که بیهوده پشتوانه‏ای متافیزیکی یا علم‏زده‏ برای آن می‏جست و امروز می‏توان گفت که در این کار ناکام مانده‏ است»(ص 90).

پانوشت

(1)-این کتاب با مشخصات زیر منتشر شده است: دموکراسی یا حقیقت(رساله‏ای جامعه‏شناختی در باب روشنفکری ایرانی)/علی‏ میر سپاسی/انتشارات طرح نو/چاپ اول 1381.

(2)-این کتاب با مشخصات زیر منتشر شده است: تجربه مدرنیته/مارشال برمن/ترجمه مراد فرهادپور/انتشارات طرح نو/چاپ‏ سوم 1381.

(3)-نکته جالب این است که کتاب مارشال بر من در سال 1381 به چاپ سوم رسیده‏ بود؛یعنی زمانی‏که کتاب علی میر سپاسی برای نخستین بار منتشر می‏شود.فراموش‏ نکنیم که چند ماهی بعد از چاپ نخست کتاب برمن(یعنی زمستان سال 1379) علی میر سپاسی به دعوت دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران،سفری به ایران‏ انجام می‏دهد و پس از آشنایی با پاره‏ای از اندیشه‏ها در میان متفکران ایرانی،تصمیم‏ به تألیف کتاب«دموکراسی یا حقیقت»می‏گیرد.

(4)-هابز انسان خردمند را کسی می‏داند که بتواند از وضع طبیعی که در آن هر کاری برای دستیابی به نفع شخصی مجاز است،فراتر رود(به منظور صیانت از حریم‏ اشخاص).او رسیدن به تفاهم و پیمان مشترک را که مستلزم چشم‏پوشی از منافع‏ متضاد با دیگری است،اصل مسلم تحقق آن می‏داند.در واقع هابز تا حدودی بر فردیت و منافع شخصی اشخاص تأکید می‏کند اما زمانی که می‏خواهد نظر خود را نهایی کرده و قلمرو خصوصی را در جمهوری‏اش به رسمیت بشناسد،به ورطه‏ اقتدارگرایی می‏افتد.اگرچه او در نظریه‏اش برای فرا رفتن از توحش و ورود به تمدن، نهاد دولت مدرن را پی‏ریزی می‏کند اما دولت پیشنهادی او چنان فربه است که‏ آزادی فردی و غیره چنان محدود می‏کند،که جزئی از کل می‏شود.برای درک بیشتر موضوع نگاه کنید به: لویاتان/توماس هابز/ترجمه حسین بشیریه/نشر نی/چاپ اول 1380/بخش دوم: در باب دولت. همچنین است وضع دولت شهرهای باستانی یونان؛آنجا که شهروندان تبدیل به کل‏ همگن می‏شوند.برای درک بهتر موضوع نگاه کنید به: 1383/بخش اول،فصل نخست:دولت شهر باستانی.

(5)-لائیسیته چیست؟.شیدان وثیق/انتشارات اختران/چاپ اول 1383/ص 14.

(6)-در قانون اساسی کشور فرانسه تأکید شده است که آموزش یک فرد باید براساس‏ اصول علمی و نه ایدئولوژیک باشد.اگر غیر از این باشد مثلا وقتی که معلم دارد نظریه‏ تکامل داروین را تدریس می‏کند،ممکن است موجب اختلافات و بحث‏های شدید بین طرفداران ادیان توحیدی و غیر توحیدی و کسانی‏که به هیچ دینی اعتقاد ندارند شود؛وضعیتی که با یکی از اصول دموکراسی که همانا اصل«تساهل و مدارا»است‏ در تضاد قرار می‏گیرد زیر افراد در چنین شرایطی،تاب تحمل اعتقادات یکدیگر را ندارند و با مرزبندی بین خود و دیگران،در کار آموزش اختلال ایجاد می‏کنند. بنابراین،نکته مهم،کسب آموزش محض بدون دخالت ارزش‏ها و اعتقادات است. فرد می‏تواند در خارج از محدوده مدرسه،اعتقادات خود را داشته و حتی در فضای‏ عمومی،آن را برای دیگران تبلیغ کند؛خواه کسی بپذیرد یا نپذیرد.

(7)-شیدان وثیق/همان منبع/ص 118.

(8)-دایره المعارف دموکراسی،جامعه مدنی را چنین تعریف می‏کند:شیوه خاصی از روابط میان دولت و گروه‏های اجتماعی نظیر خانواده‏ها،بنگاه‏ها و مؤسسات تجاری، انجمن‏ها،و جنبش‏هایی که مستقل از دولت وجود دارند؛سپس 4 مؤلفه برای جامعه‏ مدنی لحاظ می‏کند:1-استقلال از دولت 2-دسترسی بخش‏های مختلف جامعه‏ به کارگزاری‏های دولت و تعهدپذیری آنها در برابر اجتماع سیاسی و قواعد و مقررات‏ دولت 3-شکل‏گیری انواع حوزه‏های عمومی خودمختار؛تا انجمن‏های مختلف‏ فعالیت‏های خود را در آنها تنظیم کرده و اعضایشان را تحت نظارت و اداره خود قرار دهند و به این وسیله مانع از تبدیل جامعه به توده‏ای بی‏شکل شوند.4-عرصه‏ها باید در دسترس همه شهروندان و معروض شور و تبادل‏نظر عموم باشند؛نه اینکه‏ در موقعیت‏های انحصاری،و گروهی مستقر شده باشند برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: دایره المعارف دموکراسی/زیرنظر:سیمون مارتین لیپست/ترجمه فارسی به‏ سرپرستی:کامران فانی-نور اللّه مرادی/تهران-کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه/چاپ اول در سه جلد،بهار 1383/جلد دوم:مدخل جامعه مدنی،ص 523.

(9)-موریس باربیه در کتاب«دین و سیاست در اندیشه مدرن»4 برداشت از رابطه بین دین و سیاست ارائه می‏کند؛1-برداشت دینی:تفوق دین برسیاست‏ 2-برداشت ابزاری:تبعیت دین از سیاست 3-برداشت لیبرالی:تفکیک دین و سیاست‏ 4-برداشت انتقادی:از رابطه دین و سیاست.باربیه،هابز و اسپینوزا را در تقسیم‏بندی دوم قرار می‏دهد.زیرا بر این عقیده است که اندیشه آنها در جهت تبعیت‏ دین از سیاست است.اما تفاوت مهم و برجسته بین این دو،در نتیجه‏گیری نهایی‏ است به نظر،تقسیم‏بندی دقیق باربیه،مرزهای تفکر لائیک و در یک چشم‏انداز کلی‏تر،تفکر دینی در غرب را به روشنی نشان می‏دهد.از این‏رو،نسبت به استدلال‏ وثیق،از چهارچوب نظری و علمی برخوردار است.